داستان شهادت حضرت علی بن طالب رضی الله عنه



ترجمه شده توسط
محمد عبدالحفیظ، بی.کام.
مترجم: مقدسین و عارفان مسلمان
(تذکره الاولیاء اثر فرید الدین عطار).
حیدرآباد، هند

شهادت حضرت علی بن طالب رضی الله

داستان شهادت حضرت علی بن طالب رضی الله عنه بهلول با چشمانی سرد و گرفته گفت: «روایت حضرت زین العابدین علیه السلام این است که شبی که عبدالرحمن بن ملجم برای کشتن حضرت علی بن طالب علیه السلام به مسجد آمد، در آن زمان یک نفر دیگر هم با او بود. مدتی با هم صحبت کردند و سپس در حیاط مسجد خوابیدند. وقتی حضرت علی بن طالب علیه السلام به مسجد آمد و آنها را بیدار کرد تا نماز خود را در آنجا بخوانند، این دو نفر نگون بخت بیدار شدند. حضرت علی بن طالب علیه السلام برای نماز ایستاد و به سجده رفت. سپس ابن ملجم با شمشیر خود به سر حضرت علی بن طالب علیه السلام ضربه زد. ضربه شمشیر به جایی برخورد کرد که ضربه عمر بن عبدود در جنگ خندق در مدینه به آن وارد شده بود. و بر اثر ضربه آن شخص نگون بخت، سر حضرت علی بن طالب علیه السلام از سر تا ابرو آسیب دید و آسیب جدی دید. شمشیر او در سم فرو رفته بود. و به همین دلیل نتوانست از جراحت بهبود یابد. او در روز سوم به شهادت رسید.

در پایان به پسرانش گفت که برای عاشقان این دنیای فانی، بهتر است در این مورد با پیامبران و افراد مقدس همراه باشند. اگر من از این زخم بمیرم، یک ضربه به

قاتل من بزنید، همانطور که او نیز یک ضربه به من زد. و بله، اما بدن او را تکه تکه نکنید.

با گفتن این حرف، بیهوش شد. وقتی به هوش آمد، آخرین نصیحت خود را ادامه داد که "من در این زمان پیامبر را دیدهام و او میگوید که تو تا فردا با ما خواهی بود."

در آن زمان رنگ آسمان تغییر کرد. و زمین شروع به لرزیدن کرد. و به دلیل فریاد مردم مسلمان، تمام فضا پر از آن شد. به دلیل صدای بلند گریه و زاری و همچنین عزاداری، هیچ صدایی در این مورد شنیده نشد.

و در این مورد، شاعری که گفته میشود بهترین ابیات را در این مورد سروده است، چنین سرود:

شهادت حضرت علی بن طالب (ع)

در شب، کافران، مردمی که پرچم ظلم را برافراشتند
شهادت علی ضربهای بر ستون اسلام بود.

این یک ضربه بود که به پدر مسلمانان حمله شد

خانه ایمان به طور کامل ویران شد

آدمهای آسمان تمام تاجها را از سر خود برداشته بودند

مردم جهان آب جاری را ترش مییابند

در آب چشمه حیات سمی پیدا شد

ظالم داماد پیامبر را کشتند و او را غمگین کردند

آنها به عنوان دو تکه از حضرت علی بن طالب انجام نمیشوند

و همچنین دستان خدا را قطع کردند، بنابراین برای این موضوع

وقتی شمشیر به پیشانی حضرت علی بن طالب برخورد کرد
بنابراین پیشانی خورشید و ماه به این دلیل زخمی شد

همانطور که دوباره دیده شد، معجزه شکافتن ماه پیشانی حضرت علی مانند ماه به دو تکه تقسیم شد فریاد بلندی از زینب، ام کلثوم، شنیده شد.
از شدت غم، حسین و حسن چادرهای خود را برداشتند
بنابراین هر کلمه بهلول از غم و اندوه و درد در این مورد گرفته شد. حتی هارون نیز در این اثر غرق شد و مدت زیادی نتوانست کلمهای از دهانش بیرون بیاید. و سرش در این مورد پایین است. سپس بهلول، لباس ژنده خود را بر دوش انداخت و با گریه از چشمانش خواست آنجا را ترک کند. و گفت: خب، هارون، من از جای تو می روم.

هارون از این موضوع آگاه شد و گفت: "شما به خانه ما آمدهاید و خوب نیست که از اینجا دست خالی بروید. او به خدمتکارانش دستور داد سکههای طلا و دینار برایش بیاورند."

« نه، هارون، من به سکههای طلا نیازی ندارم. تو این ثروتی را که از مردم گرفتهای، پس بده. اگر ثروت ملت را پس ندهی، روزی فرا خواهد رسید که خلیفه طلبکار خواهد بود و آن روز خلیفه دست خالی خواهد بود و جز پشیمانی و شرمساری، چیزی با او نخواهد بود.» بهلول این را گفت و از آنجا رفت. هارون بسیار متأثر شد و در

حالی که پشیمان و گناهکار بود، آنجا نشست. (از بهلول دانا، نوشته محمد عبدالحفیظ)